

## روش تعبیر خواب

## تحلیل يك خواب نمونه

عنوانی که برای این کتاب به کار برده‌ام نشان می‌دهد که از روشهای کونا کون تعبیر خواب کدامین را برگزیده‌ام. قصد من آنست که نشان دهم خواب قابل تعبیر ۱ هست. در راه رسیدن بدین منظور ممکن است نتایجی به دست آید که به حل مسأله ای که از آن بحث کرده‌ام کمک کند. فرض من این است که خواب‌های ماقابل‌تعبیرند. اعتقاد من بدین فرض موجب می‌شود با فرضی که دانشمندان فن پذیرفته‌اند مخالف باشم یا دقیقتر بگویم موجب می‌شود که با همه فرضیه‌های مختلف به مخالفت برخیزم جز فرضیه شرر ۲ زیرا «تعبیر کردن خواب» عبارتست از بیان کردن «معنی» آن و گذاشتن چیز دیگری به جای آن که در زنجیر فعالیت‌های ذهنی ما حلقه‌ای پر اهمیت و قابل توجهی باشد. اما، چنانکه دیده‌ایم، فرضیه‌های علمی کونا کون که در باره خواب آورده‌اند جایی برای تعبیر خواب باقی نمی‌گذارد. طبق این فرضیه‌ها خواب دیدن فعالیت اصیل ذهنی نیست بلکه جریان‌یست که دراصل به بدن مربوطست و از آن سرچشمه می‌گیرد و به صورت رموزها و نشانه‌هایی درمقابل ذهن عرض اندام می‌کند. ولی اعتقاد توده‌های مردم همیشه جز این بوده است. ایشان درمورد خواب خود را به اصول منطقی پای‌بند نکرده‌اند و گرچه پذیرفته‌اند خواب چیزی آشفته و ناشناختنی است، یارای این را نداشته‌اند که بگویند خواب بکلی پوچ و بی‌معنی است. می‌نماید اعتقاد مردم عامی با کشف و شهود مبهمی درک کرده است که خواب دارای نوعی معنی است. البته این معنی پنهان و پوشیده است و مثل این است که جانشین جریان‌های ذهنی دیگر است که اگر بتوانیم آن جریان‌های ذهنی را کشف کنیم، از روی معنی پوشیده خواب پرده برداشته‌ایم.

اغلب مردم بی آنکه درست آنگاه باشند همیشه کوشیده‌اند خواب را تعبیر کنند و برای تعبیر خواب یکی از این دو روش را بکار برده‌اند: روش اول آنست که مضمون خواب را در نظر می‌گیرند و به جای آن مضمون دیگری قرار می‌دهند که بیشتر قابل درک و قابل پذیرفتن باشد و از لحاظی هم به مضمون خواب مانند باشد. این روش تعبیر خواب از روی کنایه و اشاره است. اما این روش در مورد خوابهایی که نه تنها قابل درک نیستند، بلکه آشفته و درهم نیز هستند، بکلی عاجز می‌ماند. تعبیری که یوسف از خواب فرعون کرد و در تورات آمده است مثالی از این روش تعبیر خواب است. هفت سنبل گندم لاغری که پس از هفت سنبل فریه آمدند و آنها را بلعیدند و نابود کردند به کنایه از هفت سال خشک و بی آب حکایت می‌کنند که به دنبال هفت سال پرآبی و فراوانی

۱ - Interpretation (به انگلیسی) «گزارش» نیز به پیروی از معنای قدیم کلمه در این ترجمه استعمال خواهد شد اما به جای معبر همیشه خوابگزار بکار برده خواهد شد. مترجم.

می آیند و هر چه از آن هفت سال به جا مانده نابود می کنند . خوابهای ساختگی شاعران ۱ در آثار آنها برای این نوع تعبیر ساخته شده اند زیرا آنها افکار شاعر را در جامهٔ مبدل و ناشناس ، مثل جامه‌های که خواب بر افکار واقعی ما می پوشاند ، پوشانده اند .

زمانی خواب را نوعی الهام آسمانی می پنداشتند که آدمیان را به درستی ودقت از آینده خبر می دهد . اعتقاد به اینکه خواب بنوعی با آینده مربوط می شود از بقایای آن اعتقاد است . در اثر این اعتقاد تمایل بر آن است که معنی خواب را ، که از مضمون آن به دست آورده اند ، به آینده مربوط سازند . بدیهی است برای این نوع خواب ، که به درستی از آینده خبر دهد ، مثال واقعی نمی توان یافت . این تعبیر خواب بیشتر بسته به داشتن قدرت کشف و شهود است و کسی در این نوع تعبیر خواب استادی پیدا می کند که صاحب قوای فوق طبیعت باشد ۲ .

روش دیگری که برای تعبیر خواب در پیش گرفته اند هیچیک از این اصول را قبول ندارد . می توان آن را روش رمز خواند زیرا این روش خواب را به منزلهٔ يك سلسله علائم محرمانه می داند که باید با کمک «کلید رمز» معنی آنها را پیدا کرد . به «کتاب رمز» خواب رجوع می کنیم و می بینیم طبق دستور این کتاب هر جا در خواب « نامه » دیدم آن را باید نشانهٔ « آزرده گی » بدانم و هر جا « مجلس عزا » دیدم آن را باید به «مجلس عروسی » ترجمه کنم وقتی رمز را کشودم باید فرض کنم آنچه خواب از آن خبر می دهد به آینده مربوط است .

آرتمی دوروس اهل دالیس ۱ در این روش تغییراتی داد و آن را تکمیل کرد . در

۱ - در رمانی به اسم گرادیوا ( *Gradiva* ) اثر یسن شاعر ( *W. Jensen* ) من به خوابی بر خوردم که ساختمان آن کامل بود یعنی چنان بود که گویی واقعاً اختراع نشده بود و کسی آن را به خواب دیده بود . وقتی از نویسنده تحقیق کردم معلوم شد با فرضیهٔ خواب من آشنا نبوده است . من در یکی از مقالاتم از شباهت میان نتیجهٔ تحقیقات خودم و آثار شاعران استفاده کرده و بر صحت فرضیهٔ خود اقامهٔ برهان نموده ام .

۲ - ارسطو را اعتقاد بر آن است که بهترین خوابگزاران کسانی هستند که قدرت درک همانندیها را دارند زیرا به نظر او تصاویر خواب مانند تصاویری است که در آب افتاده و مانند آن تصاویر کج و معوج شده باشد . بنابراین آن کس در تعبیر خواب ماهر تر است که بتواند از این اشکال کج و معوج درک همانندی کند و از روی آنها اشیاء حقیقی را بشناسد .

۱ - آرتمی دوروس *Artemidorous* اهل دالیس *Dalis* که گویا در اوائل قرن دوم میلادی تولد یافت در فن تعبیر خواب به دقت و تفصیلی بحث کرده است که از این لحاظ بین نویسندگان یونان و روم قدیم نظیر ندارد . چنانکه گمپرز *Gomperz* تأکید کرده است « آرتمی دوروس » را عقیده بر آن بود که تعبیر خواب باید مبتنی بر مشاهده و تجربه باشد و از این رو روش او از روشهای مرسوم پیش از او متمایز می شود . در نظر او روشهای مرسوم پیش از او بر اساس فریب و دروغ بنا شده اند . چنانکه گمپرز می گوید اصول فن او شبیه به اصول فن جادو بود یعنی بر اصل همبستگی اندیشه‌ها مبتنی بود . برای پیدا کردن معنی خواب باید در تفکر راجع به خواب چه به ذهن می آید . آنچه به ذهن می آید همان معنی خواب است . اما منظور او ذهن خوابگزار است نه خواب بیننده . پیداست بقیهٔ یادرفی در صفحهٔ بعد

روش او نه تنها باید مضمون خواب را مورد نظر قرارداد بلکه باید به اوضاع واحوال ونوع شخصیت بیننده خواب دقت کامل کرد. چنانکه مثلاً مضمون خوابی که برای مرد ثروتمند، مرد زن دار، یا مرد خطیب يك معنی دارد برای مرد فقیر، مرد بی زن و مرد تاجر معنی دیگر پیدا می کند. پس در روش او نکته مهم این بود که تنها به در نظر گرفتن معنی کلی خواب اکتفا نمی کرد بلکه عناصر مختلفی را که مضمون خواب از آن ساخته شده بود در نظر می گرفت. می توان گفت خواب های آشفته و بی سروتموجب شده است که روش رمزیه وجود آید ۱. بی ارزشی این هر دو روش تعبیر خواب قابل بحث نیست. روش کتابه میدانش محدود است و قابل بیان علمی نیست. اما اعتبار روش رمز بدانت که « کتاب رمز »ی که به کار می برند مورد اعتماد باشد ولی چنین اعتمادی به کتب رمز خواب نمی توان داشت چنانکه به ذهن پژوهنده می گذرد شاید فیلسوفان و پزشکان امراض

بقیه پاورقی از صفحه قبل

که به ذهن خواب گزاران مختلف چیزهای مختلف می گذرد و در نتیجه این روش تعبیر خواب نتیجه مسلم و قطعی نمی دهد. روشی که من پیش آورده ام و تشریح خواهم کرد در يك اصل مهم با روش پیشینیان اختلاف دارد و آن اصل اینست که تعبیر خواب را به عهده خواب بین می گزارم نه به عهده خواب گزار. به جای اینکه توجه کنم خواب به ذهن خواب گزار چه می آورد، بدان توجه می کنم که وقتی خواب بین راجع به آن اندیشه می کند درباره عناصر مختلف خواب چه به ذهنش می آید. چنانکه از نوشته Tfindkdjit بر می آید، معلوم می شود خواب گزاران خاور زمین نیز به همکاری خواب بین اهمیت زیاد می دهند. این نویسنده راجع به خواب گزاران تازی در بین انهرین می گوید: « خواب گزاران از کسانی که برای تعبیر خواب پیش آنان می آمدند همه اطلاعات لازم را کسب می کردند و از اوضاع و احوال او خبر می گرفتند و تا همه نکات راجع به بیننده خواب بر آنها روشن نمی شد به تعبیر خواب نمی پرداختند، منجمله از بیننده خواب اطلاعات دقیق راجع به روابط او با خویشاوندان نزدیک چون زن و فرزند و پدر و مادر می گرفتند. نیز در تعبیر خواب این اصل را در نظر می گرفتند که باید همیشه معنی هر چیز را در عکس آن جستجو کرد.

۱- دکتر آلفرد روبیتسک Alfred Robitsek توجه مرا بدان جلب کرد که کتابهایی که اهل خاور زمین در تعبیر خواب نوشته اند و کتابهای ما تقلید ضعیف و ناچیزی از آن بیش نیست در تعبیر عناصر خواب توجه به همصدائی و شباهت کلی کلمات می کنند. اما آنچه اهالی خاور زمین راجع به شباهت میان کلمات گفته اند قابل ترجمه نیست و بدین علت است که در کتابهای ما که به تقلید از کتابهای آنان نوشته شده است مثالها، قابل درک نیستند. راجع به اهمیت شوخیهای لغوی در فرهنگ خاور زمین هوگو وینکلر Hugo Winkler به تفصیل بحث کرده است. بهترین داستان تعبیر خوابی که از پیشینیان به ما رسیده است مبتنی بر شوخی لغویست. آرتمی دوروس نقل می کند (ص، ۲۲۵): « به نظر من « اریستاندروس » از خواب « اسکندر » مقدونی تعبیر بسیار خوبی کرد. اسکندر شهر « تیروس » (Tyros) را محاصره کرده بود و از اینکه محاصره این شهر مدتی وقت او را تلف کرده بود زیاد خشمگین

بقیه پاورقی در صفحه بعد

روحي واقعاً حق داشته باشند و تعبیر خواب به کلی مبتنی بر خیالبافی باشد ۱ .  
 اما اعتقاد من چنین نیست . من ناچار به این عقیده رسیده ام که این مورد یکی  
 از موارد استثنائی است که سنت پیشینیان و عقیده توده مردم در آن خصوصاً اعتبار بیشتری  
 دارد تا اعتقاد دانشمندان اهل فن . می گویم و به تأکید می گویم که اولاً خواب دارای  
 معنی هست و ثانیاً آن را با روش علمی تعبیر می توان کرد و من به ترتیبی که در زیر توضیح  
 می دهم این روش تعبیر را یافته ام .

در طی چندین سال کار من آن بوده است که در کشودن عقده های روان بیماری  
 به منظور معالجه بیماران کوشش کنم . این عقده ها در ترسهای هیستریک ( Phobia )  
 و افکار وسواسی ( obsessions ) اساس بیماریست . از وقتی از ژوزف برویر ( Joseph Breuer )  
 این عبارت پر معنی را شنیدم که « در مورد این عقده ها کشودن گره و شفا یافتن بیمار با هم  
 صورت می گیرد » در این راه افتاده ام .

وقتی توانستم اندیشه بیماران را به عناصر متشکل آن تجزیه کنم و این  
 اندیشه را در تاریخچه زندگی بیمار به اصل خود برگردانم ، اندیشه بیماران ناپدید شده  
 و بیمار شفا یافته است . چون روشهای دیگری که در دسترس فن پزشکی بود از معالجه این  
 بیماریها عاجز بود ، به عاتق وضع اسرار آمیز این حالات بیماری ، تصمیم گرفتم روشی را که  
 برویر بدان اشاره کرده بود بکار برم تا اینکه موضوع بر من روشنتر شود . به موقع خود  
 از تکنیک پسیکانالیز ۲ و تالیف کار خود سخن خواهم گفت . در طی این تحقیقات پسیکانالیزی ۳  
 به مسأله تعبیر خواب بر خوردم ، بیمارانی که آنها را درمان می کردم ، پذیرفته بودند  
 که همه اندیشه هایی که راجع به موضوعی بر ذهن آنها می گذرد برای من بگویند . در  
 طی این همخوانی اندیشه ها ۴ ، خوابهای خود را نیز نقل می کردند و بدین ترتیب به من

بقیه یادرقی از صفحه قبل

بود . شبی در خواب دیدم يك ساتيروس ( Satyros ) نوعی مخلوق خارق العاده در افسانه های  
 قدیم یرنان بود . م) روی سپرا و مشغول رقص است . تصادفاً اریستاندروس در خدمت شاه بود و  
 خواب او را با تقسیم لغت ساتيروس به دو قسمت سا + تیروس بدین قسم تعبیر کرد که « تیروس  
 مال تو خواهد بود » ( سادر لغت یونانی به معنی مال تو است ) . این موجب شد که اسکندر  
 با اعتماد به شهر حمله برد و آن را به چنگ آورد .

حقیقت اینست که خواب چنان ارتباط نزدیک با بیان لفظی دارد که به قول فرنزی  
 ( Ferenczi ) از همکاران و دوستان فروید - مترجم ) در هر زبانی خواب زبان مخصوص  
 به خود دارد و بطور کلی خواب را از يك زبان به زبان دیگر ترجمه نتوان کرد .  
 ۱ - وقتی نوشتن نسخه این کتاب را به پایان رسانیده بودم مقاله ای از اشترومپف  
 ( Strumpf ) به نظر من رسید . نویسنده با عقیده من موافقت که خواب معنی دارد و  
 قابل تعبیر است ولی او نیز تعبیر خواب را با روش کنایه و اشاره در پیش می گیرد که قابل  
 اعتماد نیست .

۲ - Psychanalyse که به فارسی روانکاری و روان شکافی و تحلیل نفس ترجمه

شده است .

۳ - به جای پسیکانالی تیک مترجم ترجیح می دهد لغت فرنکی را ، اگر از به کار

بردن آن ناگزیر است ، تابع دستور زبان فارسی کند و باین نسبت فارسی بدان بیفزاید .

۴ - منظور Association of ideas (انگلیسی) است . مترجم همخوانی اندیشه ها را

بجای عبارت عربی تداعی معانی بکار برده است .

آموختند که خواب هم واقعه‌ایست که در سلسله وقایع ذهنی بیمار مقامی خاص دارد . ممکنست این سلسله وقایع را به عقب باز گرداند به صورتی که بتوان در خاطرات بیمار ریشه اندیشه بیمارانه را پیدا کرد . قدم دوم آن بود که خود خواب را نیز به صورت نشانه بیماری بپذیریم و برای درک معنی آن ، آن روش تعبیری را که برای نشانه های دیگر بیماری بکار برده بودم بکار برم . برای این منظور لازمست بیمار آمادگی ذهنی خاص پیدا کند . در این راه دو کوشش باید کرد :

نخست اینکه توجه بیمار باید به جریان های ذهنی خود متمرکز شود . دوم اینکه ذهن او از قید ناظر خورده گیری که معمولاً اندیشه هائی را که بر ذهن می گذرند مورد دقت و معاینه قرار می دهد ، آزاد شود . به منظور اینکه بیمار بتواند بهتر به مشاهده ذهن خود بپردازد بهتر است که در وضع غنوده قرار گیرد و چشمان خود را ببندد . باید صریحاً از او خواست که از هر نوع انتقاد و اداره اندیشه های خود پرهیز کند . نیز باید به او گفت که پسیکانالیز وقتی به نتیجه می رسد که بیمار آنچه بر ذهن او می گذرد بی هیچ تکرانی و پروائی به پزشک بگوید و نباید به خود اجازه دهد که اندیشه ای را در ذهن پس زند و بر زبان نیاورد . به علت آنکه در نظر خود او بی اهمیت است یا اندیشه دیگری را کنار بگذارد ، چون به نظرش بی معنی و بی ارزش جلوه می کنند . باید نسبت به جریان اندیشه های خود بیطرفی کامل در پیش گیرد زیرا اگر بیمار موفق نشود معنی واقعی خواب یا اندیشه های بیمارانه خود را کشف کند به علت آنست که به خود اجازه داده است اندیشه های خود را بر محک انتقاد ذهنی بگذراند .

در طی تجربه های پسیکانالیزی خود دیده ام وضع کسی که در حال تفکر است غیر از وضع کسیست که مشغول مشاهده جریان های ذهنی خویش است . در حال تفکر فعالیت ذهنی شخص غیر از آن است که در حال مشاهده درون خود . در حال تفکر جولان فعالیت ذهنی خیلی بیشتر از حال مشاهده ذهن است . این تفاوت را می توان از اختلافی که میان عضلات کشیده و ابروی گره خورده مردی که در حال تفکر است و وضع آرام مرد دیگری که به مشاهده ذهن مشغول است ملاحظه کرد . در هر دو این حالات دقت متمرکز شده است اما در مرد متفکر نیروی انتقاد و نظارت ذهن بیدار و مشغول کار است و در نتیجه بعضی اندیشه ها را که وارد منطقه هشیاری می شوند کنار می زند و ناگهان جریان بعضی اندیشه های دیگر را قطع می کند به صورتی که نمی گذارد راههای تازه در مقابل سیر فکر او باز شود . در مورد بسیاری اندیشه های دیگر نیز وضع او چنانست که این اندیشه های بخواب رفته بارای این که بر هشیاری او بگذرند ندارند یا به عبارت دیگر ، او این اندیشه ها را قبل از اینکه از آنها هشیار شود سرکوب می کند . اما وضع کسی که به مشاهده ذهن خود مشغول است این است که تنها يك نوع فعالیت دارد و آن از میان بردن نیروی منتقد و ناظر ذهن است . اگر شخص موفق شود چنین کند ، راه افکار تازه ای بر ذهن او گشوده می شود که در غیر آن حال همه آن افکار در بوتۀ بی خبری می ماندند . به کمک مواد تازه ای که از این راه بدست می آید ، نگرندۀ ذهن ، که همه اینها برای او تازگی دارد می تواند اندیشه های بیمارانه خود را تعبیر کند . بهمین ترتیب معنی ساختمان خواب را می توان کشف کرد . چنانکه دیده خواهد شد ، نکته مهم این است که در شخص حالت نفسانی

ایجاد شود شبیه به حالت کسی که میان خواب و بیداری است و می‌خواهد به خواب برود یعنی توزیع انرژی نفسانی (خاصه دقت) باید در همان وضع باشد و البته این حالت به خواب مصنوعی نیز شبیه است. هنگام بخواستن رفتن «اندیشه‌های ناخواسته» رخ می‌نمایند زیرا نیروی ناظری که معمولاً از ظهور آنها جلوگیری می‌کند، دچار ضعف شده است. معمولاً می‌گوئیم خستگی موجب ضعف نیروی ناظر می‌شود. اندیشه‌هایی که در این حالت سربلند می‌کنند به تصویرهای سمعی و بصری تبدیل می‌شوند. در مورد کسی که در زیر پسیکانالیز است، به منظور آنکه ریشه خواب یا ریشه اندیشه‌های بیمارانه او کشف شود، این فعالیت دیگر صورت نمی‌گیرد و در انرژی نفسانی صرفه‌جویی می‌شود و انرژی صرفاً این می‌شود که ذهن را از روی رشته «اندیشه‌های ناخواسته» به اصل آنها برساند. در این حالت البته «اندیشه‌های ناخواسته» دیگر به تصویرهای سمعی و بصری تبدیل نمی‌شوند و به صورت اندیشه باقی می‌مانند و بدین ترتیب «اندیشه‌های ناخواسته» به «اندیشه‌های خواسته» تبدیل می‌شوند.

برای بسیاری کسان آسان نیست نیروی ناظر و منتقد ذهن را کنار بزنند و بگذارند اندیشه‌ها به آزادی بر ذهن بگذرند. «اندیشه‌های ناخواسته» معمولاً با بیداری سخت ذهن روبرو می‌شوند که نمی‌خواهد بگذارد آنها بر منطقه هشیار ذهن بگذرند. شاعر و فیلسوف بزرگ ما فردریش شیلر (F. Schiller) ایجاد حالتی را شبیه به این شرط اساسی آفرینش هنری می‌داند. در یکی از نامه‌هایی که به کرنر (Körner) نوشته است (واژاتو رنک Otto Rank سپاسگزارم که توجه مرا بدان جلب کرد)، شیلر به دوستی که شکایت کرده است نیروی آفرینش هنری در او نیست چنین جواب می‌دهد: «می‌تواند دشواری کار تو آن باشد که عقلت بر خیالت مهار زده‌است. بگذار منظورم را با مثالی روشن کنم. به نظر می‌رسد مفید نباشد و شاید هم بکلی مانع آفرینش هنری گردد اگر عقل دم دروازه ذهن بایستد و اندیشه‌هایی را که وارد می‌شوند یکایک بدقت بررسی کند. شاید اگر اندیشه‌ای را به تنهایی در نظر بگیریم بی‌معنی یا گستاخانه بنظر آید اما ممکنست اهمیت او در آن باشد که اندیشه دیگری را به دنبال خود به ذهن بکشاند. شاید وقتی با اندیشه‌های دیگر که همه بی‌معنی به نظر می‌رسند در نظر گرفته شود اندیشه اولی معنی و ارزش خاص پیدا کند. این است که عقل نمی‌تواند ارزش یک اندیشه را دریابد مگر اینکه آن را با کلیه اندیشه‌هایی که بدان مربوطند و به دنبال آن بر ذهن می‌گذرند یکجا در نظر گیرد. در مورد ذهن آفریننده به نظر من چیزی که اتفاق افتاده است اینست که عقل پاسبانان خود را از دم دروازه ذهن فراخوانده است. اندیشه‌ها همه، درهم آمیخته و برهم ریخته، به درون می‌شتابند. آن وقت عقل می‌ایستد و نظر می‌گندومی‌سنجد و انتخاب عقیده می‌کند. شما ناقدان ادبی یا هر اسم دیگری که به خود می‌گذارید، از دیوانگی‌های گذرنده‌ای که در همه آفرینندگان واقعی هنر هست و هنرمند متفکر را از هنرمند «خواب بیننده» جدا می‌کند، وحشت و شرم دارید. از این رو است که از بی‌حاصلی شکایت می‌کنید. چیزها را به سرعت می‌سنجید و به سرعت به دور می‌اندازید و بیش از حد سختگیری می‌کنید.» (تاریخ نامه اول دسامبر ۱۷۸۸).

با وجود این آنچه شیلر «فراخواندن دروازه بانان ذهن» می‌خواند، یعنی نظر کردن به درون خود بدون به کار بردن نیروی نقاد عقلی، کار مشکلی نیست. اغلب بیماران من پس از دستوره‌های نخستین موفق می‌شوند این کار را بکنند. من خود می‌توانم کاملاً چنین کنم و اگر آنچه بر ذهنم می‌گذرد بنویسم کار آسانتر می‌شود.

انرژی ذهنی که در اثر برداشتن « ناظر عقل » صرفه جوئی می شود و برای توجه کردن به درون به کار می رود ، مقدارش با موارد مختلف کم و زیاد می شود .  
 از بکار بردن این روش اول چیزی که می آموزیم این است که نمی توان همه خواب را بطور کلی مورد دقت قرار داد و باید در عناصر سازنده آن دقت کرد . اگر از بیماری که با این روش هنوز عادت نکرده است بپرسیم « راجع به خوابی که دیده ای چه بر ذهن تو می گذرد ؟ » معمولاً در منطقه دید ذهنی خود نمی تواند چیز خاصی را در نظر بگیرد . من باید اول خواب او را قطعه قطعه کنم ، آنگاه او يك عده اندیشه هائی را که به هر قطعه خواب مربوط است و می توان گفت اندیشه هائیت که پشت خواب پنهان است برای من نقل می کند . بنابراین در شرط اول و اساسی خود ، روش من در تعبیر خواب از روشهای افسانه ای که خواب را نوعی کنایه و اشاره می دانستند جدا می شود و به روش « رمز » شبیه تر می شود . روش تعبیر خواب من ، خواب را به صورت درست تعبیر نمی کند بلکه جزئیات آن را تعبیر می کند خواب را ساختمانی می داند که از مصالح و مواد مختلف نفسانی ساخته شده است .

در طی درمانهایی که از مبتلایان به بیماریهای عصبی باروش پسیکانالیز کرده ام شاید به تعبیر بیش از هزار خواب پرداخته ام . اما نمی خواهم از این مواد در این جا به صورت مقدمه ای برای تشریح فرضیه و تکنیک خواب استفاده کنم زیرا گذشته از اینکه به من اعتراض خواهند کرد که اینها خواب بیماران است و نتایجی که از آنها گرفته شود ممکنست در مورد خواب تندرستان صادق باشد ، علت دیگری در کار است که مانع از کردن این کار می شود . آن علت این است که موضوع خواب شخص بیمار همیشه از تاربخچه بیماری او حکایت می کند . بنابراین در مورد هر يك این خوابها باید به گفتن بیش در آمد مفصلی بپردازم و از طبیعت آن بیماری و علل وجودی آن به تفصیل سخن گویم و این مطالب خود تازه است و چنان عجیب و غریب است که توجه مرا از انحصار به خواب و تعبیر آن منحرف می کند . منظور من آن است که با حل مسأله خواب راه را برای حل دشواریهای مربوط به پیدایش امراض عصبی باز کنم . اگر این قبیل خوابها را کنار بگذارم راجع به انواع دیگر خواب نمی توانم وارد تفصیل شوم و باید ناگزیر به خوابهایی که دوستان تندرستم برای من نقل کرده اند یا خوابهایی که در ادبیات آمده است اکتفا کنم . اما بدبختانه در مورد این خوابها من با روش پسیکانالیز در آنها تحقیق نکرده ام و در نتیجه معنی واقعی خواب نمی تواند بر من روشن باشد . تکنیک کار من مشکلتر از به کار بردن « کتاب رمز » مرسوم است . در روش رمز با رجوع کردن به « کتاب رمز » کلید خواب را پیدا می کنند اما من برعکس معتقدم که مضمون خواب واحدی برای اشخاص مختلف معانی مختلف دارد از اینرو ناچارم برای آوردن مثال به خوابهایی که خود دیده ام متوسل شوم و آنها را نمونه خواب مردم کم و بیش سالم بشمارم و در تعبیر آنها بکوشم و ارتباط آنها را با وقایع مختلف نشان دهم . البته با این تردید مواجه خواهم شد که مبدا روش پسیکانالیز خود ، کاملاً درست و دقیق نباشد . اما به عقیده من در مشاهده نفس احتمال قوی دارد که وضع مناسبتر از وقتی باشد که دیگری را مشاهده می کنیم . بهر حال قابل تحقیق است که در تعبیر خواب با روش « مشاهده نفس » چه نتیجه ای به دست می توان آورد . اشکالات دیگری هم هست که باید در خود « درونی » ام بر آن فائق آیم . آدمی راغب نیست که جزئیات جریان های نفسانی خود را بر روی دایره بریزد و از سوء تعبیری که دیگران از این جریانها خواهند کرد وحشت دارد اما شخص باید قدرت داشته

باشد تا خود را فوق این تکرانها قرار دهد. چنانکه دلبووف (Delboef) می گوید «روانشناس اگر پی ببرد که برای روشن کردن نکته تاریکی لازمست نقائص و معایب خود را روی دایره بریزد باید از آن سرباز نزند.» از اینرو من از طرف خواننده فرض می کنم علاقه ای که به جزئیات پی برده جریان های نفسانی من دارد، موجب می شود که به حل مشکلات روانشناسی مربوط به مسائل مورد بحث کمک شود.

بنابر آنچه گذشت برای تشریح روش خودم در تعبیر خواب، یکی از خوابهای خود را برمی گزینم در بیان تعبیر خواب قبلاً نیازمند گفتاری به صورت پیش درآمد هستیم. باید از خواننده درخواست کنم برای درک مطلب به جزئیات بی اهمیت زندگی من علاقه نشان دهد و خود را به جای من بگذارد زیرا برای پی بردن به معنی واقعی خواب این کار کاملاً ضروریست.

### پیش درآمد

در تابستان ۱۸۹۵ باروش پسیکانالیزبانوی جوانی را که با من و خانواده ام دوست صمیمی بود درمان می کردم. می توان پی برد که رابطه پیچیده و معضلی از این قبیل، احساسات مختلفی در پزشک و به ویژه پزشک معالج بیماری روانی ایجاد می کند. در چنین موردی علاقه پزشک بیشتر است ولی نفوذش کمتر. اگر پزشک در معالجه بیمار موفق نشود ممکنست ارتباط او با بیمار و خانواده اش شود. در این مورد درمان من به نیمه ای از نتیجه رسیده بود یعنی بیمار از تکرانهای هیستریک خود رهائی یافت ولی نشانه های بدی بیماری همه از میان نرفت. اما من هنوز ملاک مسلمی در دست نداشتم که بیماری هیستری را چه وقت می توان کاملاً شفا یافته دانست و از بیمار توقع داشتم راه حلی را که مورد قبول او نبود بپذیرد. در این اختلاف بودیم که معالجه به مناسبت فرارسیدن تعطیلات تابستان ناچار تعطیل شد. روزی یکی از همکاران جوان و از دوستان بسیار صمیمی من به دیدن من آمد. او بیمار مرا که نامش ایرما (Irma) بود تازگی در خانه بیلاقیش دیده بود. از او حال ایرما را پرسیدم. جواب داد: «بهرتر است ولی کاملاً خوب نیست». همان وقت متوجه شدم که این جمله دوستم اتو (Otto) یا شاید لحن صدایش وقتی آن عبارت را گفت در من ایجاد آزردهی و رنجشی کرد. به نظرم رسید که شاید اتو با گفتن این عبارت خواسته است مراسمش کند که بیمار را درست معالجه نکرده ام و در نظرم چنین جلوه کرد که اتو جانب بیمار مرا گرفته است و شاید این جابرداری در اثر تلقین پدر و مادر بیمار باشد که از ابتداء با نوع معالجه من موافق نبودند. اما این حس نا مطبوع در من چندان روشن و واضح نبود و من هم از آن چیزی نگفتم. همان شب تاریخچه بیماری ایرما را برای دکتر دم، که دوست مشترک ما بود نوشتم. گوئی می خواستم بدین وسیله خود را از اینکه در معالجه ایرما توفیق کامل نیافته بودم به نحوی تبرئه کنم. نزدیک صبح آن شب خوابی دیدم و پس از بیدار شدن آن را عیناً نوشتم. خواب من این بود:

#### خواب ۲۴-۲۳ ژوئیه ۱۸۹۵

تالار بزرگی بود. عده زیادی مهمان در آنجا بودند که ما از آنها پذیرائی می کردیم. ایرما در میان آنان بود. من او را به کناری بردم مثل اینکه می خواستم جواب نامه او را بدهم و او را سرزنش کنم چرا هنوز راه حل مرا نپذیرفته است. به او گفتم: «اگر



هنوز درد می کشی تقصیر از خود توست « جواب داد : « نمی دانی درد گلو و شکم و معده چه قدر مرا آزار می دهد . دارم از دست درد خفه می شوم . « من وحشت کردم و به او نگاه کردم . قیافه اش رنگ پریده و باد کرده به نظر می رسید . نگران شدم . مبادا عیب عضوی در او باشد که من متوجه آن نشده ام . او را به طرف پنجره بردم به گلوش نگاه کردم مقاومت کرد مثل زنی که دندان مصنوعی داشته باشد . با خود اندیشیدم لزومی نداشت چنان کند . آنگاه دهانش را درست باز کرد و در طرف راست آن لکه سفید بزرگی و در طرف دیگر زخمهای خاکستری رنگی دیدم که روی چیزی شبیه به غضروفهای پیچ خوردنی قرار داشت . فوراً دوستم دکتر « م » را صدا زدم . او هم معاینه را تکرار کرد و آنچه را من دیده بودم تأیید کرد . . . قیافه دکتر « م » با قیافه عادیش اختلاف داشت . رنگ پریده بود و در راه رفتن می شلید و ریشش را تراشیده بود . . . دوست من اتو ( Otto ) هم پهلوی ایرما ایستاده بود و دوست من لئوپلد ( Leopold ) با دست به سینه اومی زد و می گفت : « در قسمت پائین و طرف چپ ناحیه بی حسی دارد . « و نیز نشان داد که در شانه چپ او در پوست فسادی هست ( آنچه او دیده بود من نیز با آنکه بیمار لباس بر تن داشت دیدم ) . . . « م » گفت : « شکی نیست که عفونتی هست ولی اهمیت ندارد . اسهال خونی به دنبال آن خواهد آمد و سموم را دفع خواهد کرد . . . « ما مستقیماً از چگونگی پیدایش عفونت آگاه بودیم . کمی پیش از آن وقتی ناخوش بود دوستم « اتو » به او اثر کسیون زده بود با محلول پروپیل ( Propyl ) ، پروپیل ( Propyls ) . . . اسید پروپیونیک ( propionic acid ) . . . تری متیل امین ( Trimethylamin ) و من فرمول این دوا را در مقابل می دیدم که با حروف بزرگ چاپ شده بود . . . این قبیل اثر کسیونها را نباید با بی احتیاطی زد . شاید هم سوزن اثر کسیون پاکیزه نبوده است .

این خواب امتیازی که دارد این است که معلوم است به واقعه ای که روز قبل اتفاق افتاده بود مربوط می شود . آنچه روز قبل اتفاق افتاده بود در پیش در آمد خواب توضیح دادم . خبری که توسط دوستم اتو از حال ایرما گرفته بودم و تاریخچه پزشکی او که شب پیش می نوشتم جریان های ذهنی مرا هنگام خواب به خود مشغول داشته بود . با وجود این کسی که از مقدمه روز پیش و داستان خواب اطلاع داشته باشد نمی تواند معنی خواب را درک کند . خود من هم نمی دانم . نشانه های بیماری ایرما که در خواب دیده بودم مرا مبهور کرده است زیرا ایرما برای معالجه این قبیل بیماریها نزد من نیامده بود . اثر کسیون اسید پروپیونیک ( propionic acid ) نیز به کلی در نظر من بی معنی و خنده آور است و همچنین کوشش دکتر « م » برای تسلی دادن من . خواب در قسمت دوم خود مبهم تر و سریعتر از قسمت اول است . برای اینکه معنی این جزئیات بر من روشن شود به آنالیز دقیق خواب می پردازم .

### تحلیل (آنالیز)

« تالار بزرگ . . . عده زیادی مهمان در آنجا بود که ما از آنها پذیرائی می کردیم . « ما آن تابستان را در بل وو ( Bellevue ) بسر می بردیم و آن خانه بزرگ است روی تپه های نزدیک کالنبرگ ( Kahlenberg ) ۱ این خانه را سابقاً به منظور مهمانخانه ساخته بودند و بنابراین اطاقهای پذیرائی آن همه وسیع و تالار مانند بود . این خواب را من چند روز

پیش از روز تولد زلم در بل وو دیدم . روز قبل از خواب دیدن زلم به من گفته بود که روز تولدش منتظر است عده‌ای از دوستان از جمله ایرما به خانه ما بیایند . خواب من به استقبال این روز رفته بود و من در خواب می‌دیدم که عده‌ای از دوستان همچنین ایرما در تالار بزرگی مهمان ما هستند .

« من ایرما را از اینکه هنوز « راه حل » مرا نپذیرفته بود سرزنش کردم و به او گفتم : اگر هنوز درد می‌کشی تقصیر از خود توست . »

این عبارت را ممکن بود در حال بیداری هم به او گفته باشم و ای بسا که چنین هم کرده بودم . آن وقت چنین می‌پنداشتم ( اما اکنون دیگر چنین عقیده ندارم ) که اگر معنی نهفته بیماری را برای بیمار تشریح کنم کار معالجه به پایان رسیده‌است . در آن زمان اعتقاد چنین بود که اگر بیمار تعبیر مرا بپذیرد بیماریش شفا می‌یابد و اگر نپذیرد دیگر مسئولیت با من نیست . در اثر این اشتباه ، که حال آن‌را تصحیح کرده‌ام ، البته بار مسئولیت من سبکتر می‌شد زیرا بانادانی مفرطی که داشتم باز از من توقع داشتند در درمان موفق شوم . کلماتی که در خواب به ایرما گفته بودم به وضوح نشان می‌داد که نمی‌خواستم برای درد و رنجی که ایرما می‌کشد مسئولیت را متوجه خود بدانم . اگر تقصیر از او بود پس تقصیر از من نمی‌توانست باشد . آیا ممکنست مقصود خواب هم در همین جهت بوده باشد ؟

شکایت ایرما « دردهائی در کلو و معده و شکم دارد که می‌خواهد اورا خفه کند . » این بیمار پیش من از درد معده شکایت کرده بود ولی دردش خیلی شدید نبود . بیشتر شکایت او از حال بهم خوردگی بود . برای معالجه درد کلو و شکم بسته شدن گلو پیش من نیامده بود . تعجب کردم چرا این نشانه‌های بیماری در خواب پیدا شده بود اما علت آن‌را در آن لحظه نیافتم .

« رنگ پریده و باد کرده به نظر می‌رسید ... » بیمار من همیشه خوش‌آب و رنگ بود . به گمانم که در خواب دیگری را به جای او گذاشته بودم .

« وحشت به من دست داد مبادا به بیماری عضوی او توجه نکرده باشم » چنانکه می‌توان پذیرفت این مطلب می‌تواند برای پزشک بیماریهای روانی موجب نگرانی شود زیرا چنین پزشکی صرفاً با بیماری روانی سروکار دارد و بسیاری از نشانه‌های بیماری را که متخصصان دیگر نشانه بیماری‌های عضوی می‌دانند و نشانه هیستری می‌شمارد . اما از طرف دیگر شکمی به دل من راه یافته بود که وحشتی که از این لحاظ دارم وحشت صادق نیست . ولی منشاء این تردید بر من معلوم نبود . اگر چنان بود که بیماری ایرما منشاء عضوی داشت مسئولیت معالجه او به عهده من نبود . کار من فقط مربوط به معالجه دردهائی بود

۱ - پزشک پسیکانالیست وقتی به معالجه بیماری شروع می‌کند که معاینه پزشکی بدنی کامل از او به عمل آمده باشد و مسلم شده باشد بیماری او عضوی نیست و صرفاً روانی است . در بسیاری از موارد بیماری روانی اثرات بدنی از قبیل درد سر یا درد معده یا بیوست مزمن یا امراض جلدی و غیره دارد و در نتیجه این بیماری‌ها با معالجه روانی رفع می‌شود ولی پیداست در صورتی که بیماری علت عضوی داشته باشد معالجه بیمار باید از راه‌های عادی پزشکی صورت گیرد . ( مترجم )

که از هیستری (Hysteria) ناشی می شد. آنگاه به ذهنم آمد که آرزوی آن را داشتم که در حقیقت بیماری ایرما منشاء عضوی داشته باشد تا بهبودی کامل نیافتن او تقصیر من محسوب نشود.

« من او را نزدیک پنجره بردم تا به کلوش نگاه کنم. او مقاومت کرد مثل زنی که دندان مصنوعی داشته باشد. با خود اندیشیدم که لزومی نداشت چنان کند. . . من هیچ وقت به دهان و گلوی ایرما نگاه نکرده بودم. آنچه در خواب دیده بودم مرا به یاد معاینه ای که چندی پیش از پرستار کود کم کرده بودم انداخت. این پرستار در نظر اول در اوج طراوت و جوانی بود. اما وقتی بنا شد دهان او را معاینه کنم دیدم دندان مصنوعی دارد و از باز کردن دهانش ناراحت است. این مرا به یاد معاینه های پزشکی دیگر و اسرار ناراحت کننده ای که از بیماران در طی آنها بر من کشف شده بود انداخت.

« لزومی نداشت چنان کند » در درجه اول اظهار محبت آمیزی بود که به ایرما کرده بودم اما حدس زدم ممکنست معنی دیگری هم داشته باشد. (اگر شخص با دقت به آنالیز ادامه دهد به جایی می رسد که حس می کند همه اندیشه های نهفته را آشکار کرده است یانه). طرز ایستادن ایرما در کنار پنجره تا کهان مرا به یاد خاطره دیگری انداخت: بانویی بود از دوستان صمیمی ایرما که مورد احترام من بود، یک شب به دیدن او رفته بودم و او کنار پنجره ایستاده بود به وضعی که ایرما در خواب ایستاده بود. پزشک او آقای «م» گفته بود که او به دیفتری دچار شده است. تصویر دکتر «م» و غضروفهای پیچ خورده بینی در جای دیگر خواب جلوه می کند. حالا به خاطر من گذشت که در چند ماه اخیر این اعتقاد به من دست داده بود که این بانو هم دچار هیستری است. حقیقت این بود که این راز را ایرما با من در میان گذاشته بود اما من خودم از او چه می دانستم؟ اینکه در گلوی او تشنجات هیستریک پدید می آید و من این بیماری را در خواب به ایرما نسبت داده بودم. من در خواب دوست ایرما را به جای او گذاشته بودم. حالا به یادم آمد که اغلب به خاطر خطور کرده بود که این بانو هم ممکنست برای معالجه پیش من بیاید. اما احتمال این امر در نظر من کم بود زیرا این بانو بسیار خود دار بود و از نشان دادن بیماری خود ابا داشت و مقاومت می کرد، چنانکه در خواب نشان داده شد. علت دیگر این بود که لزومی نداشت چنان کند. تاکنون توانسته بود به اندازه کافی تسلط بر نفس خود را حفظ کند و از کمک دیگری بی نیاز باشد. اما چند خصوصیت دیگر هم بود که نمی توانستم آنها را به ایرما نسبت دهم و نه به دوستش از قبیل زنگ پریده و قیافه باد کرده و دندان مصنوعی. دندان مصنوعی مرا به یاد پرستاری انداخت که ذکرش گذشت. این مطلب این حس را در من بیدار کرد که از بدی دندان شکایت نکنم. آنگاه به فکر بانوی دیگری افتادم که نه بیمار من بود و نه میل داشتم برای معالجه پیش من بیاید زیرا بیش از حد کمرو بود و به نظر نمی آمد روش معالجه من برایش مناسب باشد. این بانو معمولاً پریده رنگ بود. یکبار با آنکه کاملاً تندرست می نمود قیافه اش باد کرده به نظر می رسید. بدین ترتیب من ایرما بیمار خود را با دو شخص دیگر سنجیده

۱ - درد شکم را که تا بحال توضیح داده نشده است نیز می توان به این شخص سوم مربوط کرد. این شخص سوم زن خود من بود درد شکم مرا به یاد وقتی انداخت که به اقتضای موقع، کمروئی او را ملاحظه کرده بودم. ناچار باید اذعان کنم که با ایرما و با زن خودم در این خواب با مهربانی رفتار نکرده بودم اما در دفاع خودم می توانم گفت که من آنها را با بیمار کامل که در همه چیز از من اطاعت مطلق خواهد کرد می سنجیدم.

بودم که آنها هم از معالجه با من ابا داشتند اما علت اینکه من جای ایرما را در عالم خواب با رفیقش عوض کرده بودم چه می توانست باشد؟ شاید علت این باشد که دلم می خواست در واقع به جای ایرما رفیقش را معالجه می کردم. ممکنست نسبت به او محبت بیشتری حس می کردم، یا او را بیمار با هوش تری می دانستم زیرا ایرما چون «راه حل» مرا نپذیرفته بود در نظرم احمق جلوه کرده بود. دوست ایرما از او عاقلتر بود و در نتیجه زودتر از او تسلیم نظر من می شد. او دهانش را درست باز می کرد و بیش از ایرما صحبت می کرد<sup>۱</sup>.

آنچه در گلوی او دیدم چیزی بود شبیه به غضروفهای پیچ خورده بینی که روی آنرا زخمهای خاکستری رنگی گرفته بود. لکه های زخم سفید مرا به یاد دیفتری و از آنجا به یاد دوست ایرما می اندازد و نیز بیماری سخت دختر بزرگم را که دو سال پیش موجب نگرانی شدید من شده بود بیادم می آورد. و نیز زخمهای غضروف بینی مرا بیاد نگرانی می اندازد که در باره سلامت خود داشته ام. برای کم کردن تورم بینی ام در آن موقع کوکائین استعمال می کردم و چند روز پیش از یکی از بیمارانم که او هم برای معالجه بینی اش همان معالجه مرا بکار برده بود شنیدم که به نکرولیس<sup>۲</sup> مخاط بینی مبتلا شده است: من اول پزشکی بودم که در ۱۸۸۵ بکار بردن کوکائین را برای این معالجه پیشنهاد کرده بودم و این پیشنهاد مرا مورد سرزنش همکارانم قرار داده بود. سوء استفاده از این دارو موجب مرگ یکی از همکاران عزیز من شده بود و این واقعه قبل از سال ۱۸۹۵ یعنی سال خواب بود.

«من فوراً کتر<sup>۳</sup> م» راصدا کردم و او معاینه را تکرار کرد... این قسمت اهمیت و مقام دکتر «م» را در جمع ما نشان می دهد. اما «فورا» قابل تحقیق و تأمل است، این نکته مرا به یاد واقعه اسفناگیزی در زندگی پزشکی ام انداخت. زمانی بانجویم متوالی سولفونال ( Sulphonal ) که در آن وقت به عقیده من داروی بی آزاری بود، حالت مسمومیتی ایجاد کرده بودم و برای کمک و مشاوره به همکار مجربترم متوسل شده بودم، یکی از جزئیات فرعی دیگر خواب تأیید می کرد که خاطره این حادثه در ذهن من بوده است. بیماری که مسموم شده بود هم اسم دختر بزرگ من بود. سابقاً هیچوقت من به یاد این مطلب نیفتاده بودم اما حالا مثل انتقامی که تقدیر برای من مقرر داشته باشد به خاطر من آمد. مثل اینکه جانشین کردن يك شخص به جای شخص دیگر به این منظور واقع شده بود که بگویند: این «ماتیلده» ( Matilde ) به جای آن «ماتیلده» - چشم را به چشم و دندان را به دندان کیفر باید داد... به نظر من رسید که در این خواب موارد متعددی را که نشان می داد من در فن پزشکی هنرمند نیستم برای محکوم کردن خود جمع آوری کرده بودم.

۱ - احساس من این بود که تعبیر این قسمت خواب به اندازه کافی ادامه نیافته بود تا تمام معنی آن کشف شود. اگر به سنجش این سه زن با یکدیگر ادامه داده بودم مطالب دیگری هم بر من آشکار شده بود. در هر خوابی لافل به يك نقطه می رسیم که از آن فراتر نتوانیم رفت. مثل اینکه این نقطه ناف خوابست و آن را به شناختنی وصل می کند.

۲ - Necrosis فاسد شدن بافت های بدن است از قبیل فاسد شدن پوست در اثر نرسیدن خون بدان یا در اثر سوختن. مترجم.

«دکتر م» رنگ پریده بود در راه رفتن می‌شلید و ریشش را تراشیده بود ... راست است که اغلب چهره ناسالم دکتر «م» موجب تکرانی دوستانش شده بود اما این اوصاف مربوط به کس دیگری بود. به یاد برادر کهنترم افتادم که دور از وطن زندگی می‌کرد. او هم ریش خود را می‌تراشید و اگر اشتباه نکنم دکتر «م» که در خواب دیده بودم به او شباهت داشت. چند روز پیش از برادرم خبر رسیده بود که یکی از شریانه‌های رانش آسیب دیده است و در رفتن می‌شلد. با خود اندیشیدم باید علتی باشد که در خواب این دو نفر را به صورت یک نفر با هم ترکیب کرده‌ام. به یاد آمد که اخیراً از هردوی آنها رنجشی در دل داشتم چه مطلبی را برای هردوی آنها اظهار کرده بودم و آن را نپذیرفته بودند. «دوستم اتو نزدیک بیمار ایستاده بود و دوستم لئوپلد بیمار را معاینه می‌کرد و می‌گفت در قسمت چپ بیمار ناحیه بی‌حسی وجود دارد ...»

دوستم «لئوپلد» پزشک بود و از دوستان و خویشاوندان اتو بود. چون تخصص هر دو آنها در یک رشته پزشکی بود ناچار پیوسته مردم آن دو را باهم مقایسه می‌کردند. وقتی من بخش بیماری‌های عصبی کودکان را در یکی از بیمارستانها به عهده داشتم هردوی آنها معاون من بودند و منظره‌ای شبیه به آنچه در خواب دیده بودم اغلب اتفاق می‌افتاد. وقتی راجع به تشخیص بیماری کودک کی با اتو صحبت می‌کردم «لئوپلد» هم از آن کودک معاینه می‌کرد و اغلب نظر صحیحی اظهار می‌داشت. تفاوت بین شخصیت این دو نفر تفاوت بین «برزیگ» (Bräsig) و رفیقش «کارل» (Karl) بود که یکی سریع بود و دیگری کند ولی قابل اعتماد<sup>۱</sup>. اگر در خواب «اتو» را با «لئوپلد» مقایسه می‌کردم برای آن بود که رجحان لئوپلد را نشان دهم. این مقایسه شبیه بود به مقایسه‌ای که میان ایرما بیمار نافرمان خودم و دوستش کرده بودم که از او عاقلتر بود. حالا متوجه راه فرعی دیگری شدم که خواب در پیش گرفته بود: از کودک بیمار به بیمارستان کودکان منتقل شدم. «قسمت بی‌حس در طرف چپ» مرا به یاد بیماری انداخت که در مورد او تشخیص صحیح «لئوپلد» نظر مرا جلب کرده بود. و نیز چیز مبهمی در باره گسترش فساد (Metastatic affection) بیاد من آمده بود. ممکن بود این هم اشاره دیگری باشد به بیماری که دلم می‌خواست به جای ایرما نزد من آمده بود. تا آنجا که من تشخیص داده بودم در او هیستری نشانه‌های سل به وجود آورده بود<sup>۲</sup>.

«در تکه‌ای از پوست شانه فساد هست ...» فوراً متوجه شدم که این اشاره به روماتیسم خود من بود که اگر شب زیاد بنشینم متوجه درد آن می‌شوم. از این گذشته عبارت مربوط به این قسمت خواب زیاد مبهم بود: «من هم همانطور که او دیده بود آن را دیدم یعنی من در بدن خود آن را دیدم. اما عبارت «در قسمتی از پوست شانه فساد هست» نیز غیر عادیست. ما معمولاً از «فساد چپى بالائی پشتی» صحبت می‌کنیم و این وصف به ریه مربوط می‌شود و از آن به سل.

۱ - دوتن که در درمان فریتزر ریتر (Fritz Reuter) از آنها بحث می‌شود.

۲ - منظور فریوید آنست که هیستری او موجب شده بود آثار و علائم خارجی سل در او

ایجاد شود بدون اینکه واقعاً فسادى در ریه او پدید آمده و سل گرفته باشد.  
( مترجم )

« با آنکه لباس بر تن داشت . . . » این جمله اضافی بود . ما معمولاً در بیمارستان کودکان را بی لباس و زنها را با لباس معاینه می کردیم در خصوص یکی از پزشکان حاذق گفته اند که او بیمارانش را فقط از روی لباس معاینه می کرد . بیش از این چیزی در این باب به خاطر نگذشت . حقیقت آنست که نمی خواستم در کنه این نکته بیش از این تحقیق کنم .

« دکتر م » گفت شك نیست عفونتی هست ولی اهمیت ندارد . اسهال خونی به دنبال آن خواهد آمد و سموم را دفع خواهد کرد . . . » در آغاز این عبارت به نظر من خنده آور آمد اما وقتی در آن دقت کردم دیدم دارای نوعی معنی هست . آنچه در بیمار دیدم بودم دیفتری محلی بود . یادم آمد موقع بیماری دخترم از دیفترایتیس و دیفتری ( diphtheritis, d'iphtheria ) صحبت شده بود . فرق این دو آنست که دیفترایتیس بیماری محلی است و دیفتری بیماری کلی . لئوپلد وجود قسمت بی حسی را کشف کرده بود و آن را نشانه عفونتی می دانست که ممکنست کانون پخش مرض باشد . این موجب شده بود که من فکر کنم گسترش عفونت از این قبیل در دیفتری صورت نمی گیرد و مرا بیشتر به فکر وجود مسمومیت خون ( pyaemia ) انداخته بود . . .

« اهمیت ندارد . . . » این جمله برای تسلی خاطر من گفته شده بود و ارتباطش با دیگر مطالب از این قبیل بود . آن قسمت که از آن صحبت کردیم موضوعش این بود که درد بیمار در اثر جراحت عضوی بود . در من این حس ایجاد شده بود که داشتم بدین وسیله مسئولیت را از شانه خود بر می داشتم . پیداست که معالجه روانی نمی تواند مسئول دفع دردهائی باشد که در نتیجه دیفتری عارض شده است . با وجود این ناراحت بودم از اینکه برای تبرئه خودم در خواب چنین بیماری را برای ایرما اختراع کرده بودم و این کار سخت بیرحمانه به نظر می رسد . بدین ترتیب من بدان نیازمند بودم که کسی دلداریم دهد و دکتر م » برای اینکار بسیار مناسب بود . این بود که در خواب عبارات دلداری دهنده را بر زبان او گذرانیده بودم . اما در این مورد می نمود که من بر خواب استیلا دارم و این نکته خود به توضیح احتیاج داشت . از این گذشته چرا دلداری دادن او اینقدر به نظر من بی معنی و هوج می آمد ؟

« اسهال خونی . . . » مثل اینکه تصور مبهمی موجود بود که سموم بدن ممکنست توسط امعاء دفع شوند . آیا ممکنست خواسته باشم دکتر م » را در خواب ریشخند کنم که اعتقادات طبی عجیب و غریب دارد و چیزهای عامیانه و غیر علمی می گوید ؟ به مناسبت اسهال خونی چیز دیگری هم به خاطر خطور کرد : چندی پیش بیمار جوانی پیش من آمد که در دفع مدفوع اشکال هائی داشت . پزشکان دیگر بیماری او را « کم خونی توأم با کم غذایی » تشخیص داده بودند . تشخیص من آن بود که به هیستری مبتلاست اما شائق نبودم به معالجه او اقدام کنم . این بود که به او سفارش کردم به سفر دریا بروم . چند روز پیش نامه نومید کننده ای از او به من رسید که از مصر نوشته بود و در آن گفته بود که ناراحتی او دوباره شروع شده است و اطباء آنرا اسهال خونی تشخیص داده اند . به نظر من آمد پزشک او نادان بوده است که نتوانسته است هیستری را در او ببیند و مرض را اسهال خونی تشخیص داده است . اما خود را نیز ملامت کردم که چرا این جوان را در این وضع گذاشته ام که امکان دارد گذشته از هیستری مرض تازه ای هم بگیرد . از این گذشته بین دولفت دیفتری و دیسنتری ( diphtheria و dysentery ) هم شباهتی موجود بود .

با خود اندیشیدم که در خواب دکتر «م» را ریشخند کرده ام که گفته بود :  
 « اسهال خونی خواهد آمد و ... » به یادم آمد که سالها پیش خود او حکایت مضحکی  
 راجع به پزشک دیگری برای من نقل کرده بود . این پزشک دکتر «م» را برای مشاوره  
 به بالین بیماری که حالش سخت بد بود فراخوانده بود . چون این پزشک نسبت به حال  
 بیمار بیش از حد خوش بینی نشان داده بود دکتر «م» ناچار شده بود بگوید که در ادرار  
 بیمار آلبومین یافته است . اما این پزشک از این خبر تعجب نکرده و گفته بود : « اهمیت  
 ندارد . . . آلبومین دفع خواهد شد . » این بود که دیگر برای من تردید نماند که منظور  
 این قسمت خواب ابراز تحقیر نسبت به پزشکانی بود که نمی توانستند هیستری را درست  
 تشخیص دهند . فکر دیگری هم به ذهنم گذشت که کوئی برای تأیید همین مطلب آمده  
 بود و آن این بود : « آیا دکتر «م» می تواند بفهمد علائم بیماری در بیمار او ( دوست  
 ایرما ) که به نظر او حکایت از سل می کند در واقع چیزی جز هیستری نیست یا اینکه  
 واقعاً فریب خورده و بیماری را سل پنداشته است ؟ »

اما چه داعیه داشتیم که در خواب با دوستم چنین رفتار کنیم ؟ جواب آن آسان است  
 علت آن بود که دکتر «م» هم درسودمند بودن « راه حل » من مانند خود ایرما تردید  
 کرده بود . این بود که در خواب از هر دو این دو نفر انتقام گرفته بودم . برای گرفتن  
 انتقام از ایرما بدو گفته بودم : « اگر هنوز دردمی کنی تقصیر از خود نوست . » از دکتر  
 «م» انتقام خود را بدین صورت گرفته بودم که کلماتی تسلی آمیز ابلهانه به دهان او  
 گذاشته بودم .

« ما مستقیماً از چگونگی پیدایش عفونت آکاه بودیم ... » این آگاهی مستقیم  
 در خواب واقعاً مایه شگفتی بود زیرا کمی پیش از آن هیچ خبر نداشتیم و لئوپلد توجه  
 ما را بدان جلب کرده بود .

« کمی پیش از آن وقتی ناخوش بود دوستم اتو به او اثر کسیون زده بود ... » اتو برای  
 من نقل کرده بود که وقتی در خانه ایرما مهمان بود او را به بالین بیماری در یسکی از  
 مهمانخانه های همسایه خوانده بودند و او به بیمار اثر کسیون زده بود . این اثر کسیون  
 به نوبه خود مرا به یاد دوست بیچاره ام انداخت که خود را با کوکائین مسموم کرده بود . من  
 به او دستور داده بودم وقتی استعمال مرفین را قطع می کند از راه دهان کوکائین استعمال  
 کند اما او فوراً به خود اثر کسیون کوکائین زده بود .

« دارویی به نام پروپیل ( Propyl ) یا پروپیل ( Propyls ) یا اسید پروپیونیک  
 ( Propionic acid ) . . . » اما این اسمها چگونه به خواب من آمده بود ؟ شب پیش از  
 خواب قبل از اینکه تاریخچه بیمار را بنویسم زخم بگری لیکور را که روی آن نوشته  
 شده بود « آناناس » ( Ananas ) و از طرف اتو به ما هدیه شده بود باز کرده بود . اتو  
 عادت به هدیه دادن داشت و من فکر می کردم روزی زنی خواهد گرفت که او را از این  
 عادت باز خواهد داشت . این لیکور بوی قوی روغن فوزل ( Fusel ) می داد . من از  
 خوردن آن ابا کردم . زخم می خواست بطری را به خدمتکاران بدهد و من مانع شدم مبادا  
 مسمومشان کند . بوی روغن فوزل در ذهن من همه سری مواد شیمیائی آن خانواده را

۱- فوزل مایع روغن مانند است که از لیکورهای الکل که درست تقطیر نشده است  
 بدست می آید و بیشتر از آمیل الکل Amyl ساخته شده است . ( مترجم )

از قبیل پروپیل ( Propyl ) متیل ( Methyl ) و غیره به یاد من آورد . راست است که من در خواب آنها را جابجا کرده بود . با آنکه قبل از خواب آمیل را بوئیده بودم در خواب پروپیل ( Propyl ) دیدم . اما جا بجا کردن این قبیل چیزها در شیمی آلی چیز غیر عادی نیست .

« تری متیلامین » ( Trimethylamin ) . . . فرمول شیمیائی این ماده را در خواب دیدم که نشان می دهد حافظه من کوشش زیادی از خود بروز داده بود . از این گذشته فرمول با حروف درشت چاپ شده بود ، مثل اینکه اهمیت خاصی داشت . آیا تری متیلامین چه بود که چنین توجه مرا به خود جلب کرده بود ؟ تری متیلامین مرا به یاد گفت و گوئی انداخته بود که با دوستی داشتم و او با نوشته های من از آغاز انتشار آنها آشنا بود و من نیز با افکار و نوشته های او آشنائی زیاد داشتم . در آن زمان او راجع به اساس شیمیائی جریان های جنسی صحبت کرده و گفته بود یکی از محصولات متابولیزم جنسی تری متیلامین است . از این ماده شیمیائی ذهن من متوجه غریزه جنسی شده بود و من به این غریزه در پیدایش اختلالات عصبی که مشغول معالجه آنها بودم اهمیت بسیار داده بودم . بیمار من ایرما زن جوان بیوه ای بود . اگر می خواستم برای به نتیجه نرسیدن معالجه بهانه ای بیابم این مطلب بهانه خوبی بود . همه دستاویز امیدوار بودند که به زودی تنهائی ایرما به سررسد و شوهری بیابد . ساختمان این خواب مرا به شکفتنی انداخت چه به یاد آمد که بیمار دیگر من هم زنی جوان و بیوه است .

بدین ترتیب ذهن من داشت درک می کرده ، اهمیتی که تری متیلامین در خواب پیدا کرده است به چه علت بوده . موضوعات مهم بسیاری به این عبارت مربوط می شد . تری متیلامین نه تنها غریزه پراهمیت جنسی را به یاد من می آورد بلکه مرا به یاد دوستی می انداخت که هر وقت در عقاندم خود را تنها حس می کردم از فکر موافقت و همفکری او تسلی خاطر پیدا می کردم . اما دوستی که در زندگی من آنقدر اهمیت داشت می بایست در جای دیگر خواب نیز جلوه کرده باشد و چنین هم بود . تخصص این دوست در تأثیرات جراحات بینی و حفره های مربوط به آن بود و او بود که ارتباط میان غضروفهائی ماریچی بینی و آلات تناسلی را کشف کرده بود . ( رجوع کنید به ساختمان ماریچی در گلولی ایرما ) . من یکبار ایرما را پیش او فرستاده بودم تا ببیند مبادا دردهای معده او در نتیجه عفونت بینی باشد . اما خود این دوست دچار بیماری بینی بود . عبارت « مسمومیت خون » که به مناسبت « گسترش عفونت » در خواب به یاد من آمده بود به این مربوط می شد .

« این گونه انترکسیون ها را نباید با بی احتیاطی زد . . . » این هم تهمت دیگری بود که به اتو می زدم اما این تهمت از منشاء دیگری سرچشمه می گرفت .

اتفاقاً روز پیش پسر یانوی پیری را که روزی دوبار به او انترکسیون مرفین می زدم دیده بودم . در آن وقت آن بانو در بیرون شهر زندگی می کرد و پسرش به من گفت که از دردورید ( Phlebitis ) رنج می کشد . فوراً به ذهن من آمد که ممکنست علت آن جراحی باشد که در اثر سوزن آلوده پیدا شده است . من از خود راضی بودم که در ظرف دو سال که به او انترکسیون می زدم ، انترکسیون های من موجب هیچ گونه جراحی نشده است چه مرتباً در پاکیزه کردن سوزن دقت می کردم . فلبیتس مرا به یاد زخم انداخت



که از ترومبوسیس (Thrombosis - بیماری لخته شدن خون در رگها - مترجم) در یکی از آبتنی‌های خود رنج کشیده بود و به این ترتیب سه وضع مشابه مربوط به زن من ایرما و ماتیلده که مرده بود به یاد من آمد. شباهت وضع این سه نفر به یکدیگر مرا قادر کرده بود که در خواب یکی را به جای دیگری قرار دهم.

تعبیر من از این خواب به پایان رسید. وقتی به تعبیر آن مشغول بودم و مضمون آشکار آن را با اندیشه‌های نهفته پشت آن با هم مقایسه می‌کردم اندیشه‌های بسیاری به ذهن من هجوم می‌آورد. در طی این تعبیر معنی و منظور خواب بر من روشن شد. از نیت و قصدی که در پشت این خواب پنهان بوده است آگاه شدم و متوجه شدم که هم این نیت است که خواب را به وجود آورده است. وقایع شب پیش و نوشتن تاریخچه بیمار یعنی خبری که اتو به من داد آرزوهائی را در من بیدار کرده بود و این خواب مسرا به این آرزوها رسانیده بود. نتیجه و خلاصه خواب آن بود که اگر بیمار من ایرما هنوز معالجه نشده است و رنج می‌کشد من مسئول آن نیستم و اتو مسئول است. اتو با ذکر اینکه ایرما هنوز معالجه نشده است و رنج می‌کشد مرا آزرده کرده بود و خواب انتقام مرا از او به این صورت کشید که بار مسئولیت را بر شانه او گذاشت. این خواب مرا از مسئولیت تبرئه کرد و یک سلسله علت‌های مختلف برای این عدم موفقیت پیدا کرد. خواب واقعه را به صورتی در آورد که دلم می‌خواست چنان باشد. بدین ترتیب معنی خواب رسیدن به آرزو و محرك آن نیز همان آرزو بود.

این مقدار کاملاً روشن بود اما معنی بسیاری از جزئیات خواب نیز با در نظر گرفتن اصل «بر آوردن آرزوها» روشن می‌شد. از اتو به جرم اینکه با من مخالفت کرده است بدین ترتیب انتقام کشیدم که نشان دادم در کارهای پزشکی بی احتیاط است (در زدن انژکسیون).

تنبیه دیگر او این بود که به یاد آوردم لیکور خراب شده‌ای را که بوی روغن فوزل می‌داد به من هدیه کرده بود. در خواب عبارتی یافته بودم که این هر دو انتقام را در یک جا جمع کرده بود: انژکسیون از محلول پروپیل بود. به این هم اکتفا نکردم و او را برای اشان دادن نقص کارش، با همکار باهوشتر و کاردان ترش مقایسه کردم. مثل اینکه می‌خواستم خواسته بگویم: «همکارت را بیش از تو دوست دارم» اما اتو تنها کسی نبود که در خواب هدف کینه نوزی من واقع شده بود. ایرما را هم بدین ترتیب تنبیه کردم که به جای او بیمار مطیع تر و مناسب تری را قرار دادم. ازد کتر «م» هم بدین ترتیب انتقام کشیدم که نشان دادم او در مطالب پزشکی کاملاً عامی است (اسهال خونی خواهد آمد و غیره). مثل این بود که از دست او به دوستی که از او دانان ترست شکایت می‌کردم (یعنی دوستی که راجع به تری متیلامین صحبت کرده بود) این روش کسی را جانشین کس دیگر کردن همانست که در مورد دیگران هم واقع شده بود و به جای اتو، لئوپلد و به جای ایرما دوستش را گذاشته بودم. مثل این بود که خواسته بودم بگویم: «این سه نفر را از من بگیرند و به جای آنها سه نفر دیگر را که خود انتخاب می‌کنم به من بدهید تا اینکه دیگر مورد سرزنش بی جا واقع نشوم».

بیجا بودن سرزنش آنها را هم خواب من به تفصیل تمام برایم اثبات کرده بود. مسئولیت درد در رنج ایرما به عهد من نبود و به عهد خود او بود زیرا از پذیرفتن «راحل من» خود داری کرده بود. من مسئول دردهای ایرما نبودم زیرا درد او علت عضوی داشت نه

علت روانی و کار من نبود که با روش غیر درمان روانی او را شفا بخشم - درد و رنج ایرما به علت این بود که شوهر نداشت ( تری متیلامین ) و چاره کردن این وضع در اختیار من نبود . درد ایرما در اثر این بود که اتو از روی بی احتیاطی به او اثر کسیون زده بود و داروی نامناسب به کار برده بود و من خود هیچگاه مرتکب چنین بی احتیاطی نشده بودم . درد ایرما در اثر این بود که سوزن اثر کسیون آلوده بود - مثل ایجاد درد ورید در بیمار من - و از من هیچگاه چنین بی توجهی دیده نشده بود . متوجه این نکته شدم که این دلیل تراشی های گوناگون برای توجیه رنجوری ایرما همه با هم سازگار نبودند و بعضی با هم متناقض بودند .

دفاعی که خواب درپیش گرفته بود - و چیزی جز دفاع از من نبود - مرا به یاد دفاع مردی انداخت که از همسایه دیگی قرض کرد و آن را سوراخ شده بدو بازگردانید وقتی همسایه از او شکایت کرد آن مرد برای دفاع از خود چندین دلیل آورد : اول آنکه دیگ را صحیح و سالم باز گردانیده است ، دوم آنکه دیگ از ابتدا سوراخ بود سوم آنکه اصلاً دیگی از او قرض نکرده بود . هر یک از این سه دفاع اگر قبول می شد برای تبرئه کردن او کافی بود .

بعضی موضوعهای دیگر هم در این خواب نمودار است که مستقیماً مربوط به دفاع از من نیست مثل بیماری دخترم و بیماری بیمارم که هر دو يك اسم دارند ، تأثیر زبان بخش کواکین ، ناراحتی بیمارم که به مصر سفر کرده است ، تگرانی من از بابت تندستی زخم و تندستی برادرم و د کتر « م » و کسالت خود من و تگرانی برای دوست غائبی که بیمار است . اما همه اینها را زیر يك عنوان گرد می توان کرد ، و آن وجدان شغلی من است . حس مبهم و ناراحتی در من پدید آمد و وقتی اتو از بیماری ایرما صحبت کرد . این عده اندیشه ها که در خواب ظاهر شده بود مثل اینکه مرا قادر کرد ناراحتیم را بر زبان بیاورم . مثل این بود که او به من گفته باشد : « تو وظایف پزشکی خود را جدی نگرفته ای و وجدان شغلی تو ضعیف است . کاری را که به عهده می گیری درست به انجام نمی رسانی . » این اندیشه ها برای این در خواب آمده بودند تا به کمک اینها بتوانم ثابت کنم وجدان شغلی من حساسیت بسیار دارد و به بهبود وضع دوستان و خویشاوندان و بیمارانم علاقه بسیار دارم . نیز قابل ملاحظه است که در جزء مواد خواب خاطرات نامطبوعی هم موجود بود که گویی بیشتر مؤید اتهامات اتو بر ضد من بود . می توان گفت این مواد « بی طرف » بودند . با وجود این ارتباط مسلمی میان این دسته اندیشه ها و مضمون محدود خواب موجود بود در نتیجه این آرزو را ، که بار گناه بیماری ایرما را از گردن خود بردارم ، تحریک کرده بود . من نمی توانم ادعا کنم معنی این خواب را تا سرحد امکان دریافته ام و نیز مدعی نیستم که همه آن را توضیح داده و نکته مبهمی بجا نگذاشته ام . می توانستم چندین برابر این وقت صرف مطالعه این خواب کنم و اطلاعات بیشتری از آن به دست آورم و از مسائل گوناگون مربوط بدان بحث کنم . اما چون در خواب چهار ملاحظاتی در کار است ، نمی گذارد تعبیر خواب را از این فراتر ببرم . اگر کسی از این بابت مرا سرزنش کند از او درخواست خواهم کرد که خود وارد میدان شود و ببیند می تواند از من بی پرده تر سخن گوید یا نه . اکنون بدست آوردن همین قدر دانش در این موضوع مرا کافیت . اگر روشی را که توضیح دادم برای تعبیر خواب درپیش گیریم به این نتیجه می رسیم که خواب در حقیقت دارای معنی هست و تنها در اثر فعالیت ناقص مغز ، چنانکه دانشمندان پنداشته اند ، به وجود نیامده است . وقتی کار تعبیر خواب را به پایان برسانیم در می یابیم که خواب بر آوردن آرزوست .

ترجمه محمود صناعی